

زنان شاعر و مساوت طلب و مبارز در تاریخ ایران!

بهرام رحمانی

bahram.rehman@gmail.com

تاریخ مبارزات زن ایرانی، به بیش یک قرن برمی گردد. راهی طولانی و پر مشقت در نبرد بی‌امان و نفس‌گیر با حاکمیت‌های دیکتاتوری و مردسالاری و قوانین مذهبی که منکر حقوق زنان بودند.

در طول تاریخ بیش از یک قرن اخیر، زنان همیشه نقش اعتراضی خود در مقابل حاکمان، با پرداخت بهای گزاف ایفا کرده‌اند. آن‌چه که زنان در پی آن بودند و هنوز هم هستند آزادی انتخاب و حق تعیین سرنوشت خود بود و بر سر این موضوع سازش نداشتند. جنبش زنان همیشه خود جوش و برآمده از آگاهی و انتخاب زنان هر دوره بود.

در این مطلب به‌طور عمومی به جنبش زنان، بلکه به نمونه‌هایی از زنان مبارز و شاعر نگاهی می‌ندازیم؛ زنانی که از زمانه خود بسیار جلوتر و تاریخ‌ساز بودند. زنانی که در راه آزادی، عدالت و برابری گام‌های بلند و ماندگار برداشتند.

در سال ۱۲۶۹ شمسی و در جریان جنبش تنباکو زنان با ایستادگی خود شاه را مجبور به پس گرفتن امتیاز داده شده به انگلیس‌ها کردند. در شرایط قحطی به انبارهای گندم یورش برده و آن‌ها را از چنگ محترکان و غارتگران خارج کرده و بین گرسنگان تقسیم کردند.

در انقلاب مشروطیت با وجود سنت‌ها و فرهنگ‌های بازدارنده، دست‌کم ۲۰ زن در صحنه پیکار با سرکوبگران جان باختند. زینب پاشا یکی از زنان انقلابی تبریز در جمع تهریزی‌ها حاضر شد و در ترغیب مردان برای قیام فریاد زد: «اگر شما مردان جرات ندارید جزای ستم‌پیشه‌گان را کف دستشان بگذارید... ما جای شما با ستم‌کاران می‌جنگیم.»

زهره از زن‌های مبارز لرستان بود و موقع اعتصاب کارگران صنایع نفت جنوب در سال ۱۳۰۷، اولین کسی که جلوی شرکت نفت برای کارگران نطق کرد و گفت دستور اعتصاب صادر شده، زهره بود. گویا چیزی که گفته بود زیاد هم موثر واقع شده بود. او گفته بود: «در صورتی که زن مبارزه می‌کند، مرد نمی‌تواند مبارزه نکند.»

«این شیوه برخورد در تحریک و ترغیب کارگران و زد و خورد با پلیس نقش بزرگی را بازی کرد. زهره در ضمن نطق بر علیه عملیات ظالمانه کمپانی نفت و حرکات غیرملی مامورین دولت، رئیس کل شهربانی خوزستان را تقبیح کرده و در حضور جمعی از پاسبان‌ها و صاحب منصبان شهربانی با صدای رسا ثابت کرد که اولیای شهربانی آلت دست کمپانی نفت شده و به ملت ایران خیانت می‌کنند. رکن الدین مختاری در مقابل حرف حساسی و منطق محکم بانو زهره مثل این که هیپنوتیزم شده باشد، اصلاً یارای حرف زدن نداشته و سکوت اختیار کرده بود. بانو زهره با عده‌ای از زنان کارگران را به مبارزه‌ای شدید و گرفتن حق خود ترغیب می‌کرد.»

و «حرارت و عصبانیت و احساسات زنان بیش‌تر از مردان بود. زیرا عمل مردها با منطق توأم بوده و مواظب بودند از دستور تشکیلات خارج نشده به روش عاقلانه تشکیلات لطمه وارد نیاورند. زنان برعکس کاملاً تابع احساسات شده و دائماً کارکران را به تصرف شهربانی و خلاصی زندانیان تحریک می‌کردند. زن‌ها به اصول آناارشی بیش‌تر مایل بودند و اجباراً دیسیپلین تشکیلات را قبول داشته و اوامر تشکیلات را اجرا می‌کردند. عده‌ای از پاسبانان شهربانی از زنان کارگر مفصلاً کتک خورده و بعضی از مامورین به قدری مرعوب شده بودند که در قضیه شهریور ۱۳۲۰ آن اندازه وحشت زده نبودند.» (منبع: خاطرات دوران سپری شده - خاطرات و اسناد یوسف افتخاری، ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی)

در دوران سلطنت پهلوی، رشد فرهنگی و سیاسی زنان ارتقاء بیش‌تری یافت ولی به دلیل سرکوب و فضایی شدیداً پلیسی، آن‌ها به فعالیت‌های زیر زمینی و مخفیانه و عضویت در سازمان‌های چپ و مترقی و آزادی‌خواه روی آوردند.

زنان آزاده ایران در ۱۷ اسفند ۵۷، اولین «نه» به حجاب اجباری را با برگزاری یک راهپیمایی عظیم به فرمان خمینی اعتراض کردند. اولین سری اعدام‌شدگان از میان دختران و دانش‌آموزان ۱۶ و ۱۷ ساله‌ای بود که حتی اسم و هویت‌شان هم مشخص نبود. در این جنبش، کم نبودند زنان مبارزی که در میدان مبارزه جان باختند اما اسم و رسمی از آن‌ها باقی نمانده است.

با وجود مبارزه طولانی زنان ایرانی، متأسفانه هنوز در مرحله‌ای است که برای برداشتن اجبار از موضوع حجاب می‌جنگند و هم‌چنان با احکام طولانی مدت ده سال زندان و بیش‌تر از آن مواجه‌اند. به این معنا که زنان ایرانی رستگار نشده‌اند و هنوز اتفاقی که برای طاهره قره‌العین افتاده برای بقیه به‌نوعی تکرار می‌شود.

طاهره قره‌العین، اولین زنی بود که به جرم افساد فی‌الارض در ایران اعدام شد. طاهره در کوچه‌های شهر قزوین قدم می‌زد و هرچند مردم کوچه و بازار او را «دختر آقا» صدا می‌زدند، خودش، خود را منتسب به هیچ فردی حتی پدرش نمی‌دانست.

دختر، از معدود فرزندان دختری بود که بر خلاف مسلمان و مجتهد بودن پدر و مادرش و بستر مذهبی که خانواده‌اش داشت، بدون هیچ ترس و واهمه به دنبال چیزی که فکر می‌کرد درست است به راه می‌افتاد.

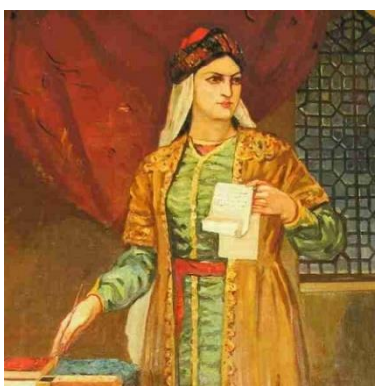
زنان، ایران و اسلام در جامعه ما ایران، به دلیل قدمت تاریخی و داستان رفع تبعیض و ظلم از زنان سابقه‌گسترده‌تری نسبت به غرب دارد. قبل از اسلام سرگذشت زنان ایران از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و مطالعه مستقلی را ایجاب می‌کند. اما ورود اسلام به ایران موجب تحول بزرگی در زندگی و نقش زنان شد؛ روحانیت و دربار به همدیگر نزدیک شدند و مردسالاری ریشه قوی‌تر دواند.

اما مروری بر نقش زنان در تاریخ ایران نشان می‌دهد که زنان شاعر، مساوات‌طلب و موثر در امور سیاسی، در طول دوران قبل و بعد از اسلام کم نیستند.

مهستی گنجوی، یکی از شاعران قدیمی تر بود که در عرصه آزادی زنان نیز فعال بود. مهستی گنجوی هم دوره با غزنویان بوده است. همسر وی را امیراحمد پسر خطیب گنجه و سال وفات وی را ۵۷۶ یا ۵۷۷ هجری قمری نوشته‌اند. از وی کتاب کامل و مستقلى باقی نمانده است.

مهستی به علت ابتکاری که در انتخاب موضوع ترانه‌های خود و وصف صاحبان پیشه‌های گوناگون و سرگرمی‌های مختلف مردم روزگار خود به کار برده، پیشرو نوع خاصی از شعر شناخته می‌شود که بعدها در عصر صفوی رواج بیشتر یافته و شهر آشوب نام گرفته است. اشعار او بیان عشق و شیدایی، شوخ‌طبعی و رعنائی، صداقت و زیبایی است و سرشار از نشاط و به دور از غم و اندوه است. حرکت جسورانه و آزادی‌خواهانه قره العین از سوی دیگر زنان مسلک بابیه و بهائیه دنبال شد و در دوران مشروطه به صورت بارزتری ادامه یافت. از دیگر زنانی که در جنبش «بابیان» نقش ایفا کردند، این افراد را می‌توان نام برد: خانم بزرگ، بی بی خانم استرآبادی؛ صدیقه دولت‌آبادی، خواهر میرزا یحیی دولت‌آبادی و ... بود. با توجه به نزدیکی بسیار این اندیشه‌ها با فلسفه مساوات‌طلبی زنان در غرب، این تفکرات با حرکت زنان مساوات‌طلب غرب گرا پیوند خورد و خود، شاخه مهمی از فعالیت‌های آزادی‌خواهانه زنان را در دوره قاجار و بعد از آن تشکیل داد.

این تحولات پیشرو، در دوران حاکمیت رضاخان بسته شد. او و خاندانش به مدت پنجاه سال، هرگونه آزادی‌خواهی در جامعه را به شدت سرکوب کردند و در مقابل به گرایش‌های ارتجاعی به‌ویژه به دستگاه روحانیت امکانات و آزادی‌های بیش‌تری فراهم گردید.



عکس مهستی گنجوی

مهستی گنجوی یکی از شاعران زن ادبیات فارسی

مهستی گنجوی اولین شاعر زن فارسی زبان بوده است که در قرن پنجم در شهر گنجه آذربایجان می‌زیسته است. مهستی گنجوی که به نام مهستی گنجه‌ای هم شناخته می‌شود، شاعر فارسی سرای قرن ۵ و ۶ هجری قمری در زمان حکومت غزنویان و سلجوقیان است که در شهر گنجه آذربایجان متولد شده و آرامگاهش نیز در همین کشور قرار دارد. نام مهستی از دو کلمه «مه» به معنی «ماه» و «ستی» به معنی «خانم» تشکیل شده است و از نظر لغوی به معنی «ماه بانو» یا «خانم بزرگ» است.

وی در سال ۱۹۰۲ میلادی در گنجه به دنیا آمد. پدرش او را در ۴ سالگی به مکتب فرستاد و با استعداد سرشاری که داشت در ۱۰ سالگی مکتب را به پایان رساند.

مهستی در نواختن چنگ، عود و تار مهارت داشت.

شهرتش به دلیل رباعیاتی است که سروده است.

علاوه بر سرودن شعر، شطرنج بازی ماهر بود.

درباره زندگی مهستی اطلاعات زیادی در دسترس نیست و صرفاً نقل قول‌هایی از تذکره‌نویسان مثل دولت‌شاه سمرقندی، امین احمد رازی و آذر بیگدلی در مورد مهستی در دسترس است که با افسانه‌نگاری و داستان‌پردازی همراه است.

سبک شعر مهستی رباعی است. مهستی بعد از خیام به عنوان برجسته‌ترین رباعی سرای ایرانی شناخته می‌شود و او را به عنوان پایه‌گذار مکتب «شهر آشوب» در قالب رباعی می‌شناسند.

مهستی گنجوی در تاریخ و ادبیات آذربایجان، به عنوان اولین رباعی‌نویس مشهور شناخته می‌شود و نامش را در کنار نظامی و خاقانی می‌آورند.

اغلب اشعار این شاعر که همه عمرش را صرف سرودن آن‌ها کرده است در طول تاریخ از بین رفته‌اند و از اشعار مهستی حدود ۳۰۰ رباعی و چند قطع غزل برای ما به جا مانده است.

شهرت مهستی از گنجه فراتر رفته و زمانی که به بلخ و مرو و شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد مورد استقبال قرار می‌گرفت.

شمس‌الدین قیس رازی، حمدالله قزوینی و امین احمد رازی، نویسندگان قرون وسطی بوده‌اند که از استعداد شعر مهستی تعریف زیادی کرده‌اند و او را رباعی‌سرایی توانا لقب داده‌اند.

شوهر مهستی «تاج‌الدین امیر احمد» مانند همسرش اهل شعر بوده و رباعیاتی از او باقی مانده است و با تخلص «پور خطیب» شعر می‌سروده است.
ماجرای عشق این دو، در کتاب «مهستی و امیر احمد» منعکس شده است که نسخه‌های خطی جوهری آن در انستیتو نسخ خطی باکو، کتاب‌خانه جاراالله ترکیه و موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.
قدیمی‌ترین منبعی که زمان حیات مهستی در آن ثبت شده است، کتاب «تاریخ‌گزیده» حمدالله مستوفی است که در سال ۷۳۰ هجری قمری نوشته شده است
فریتز مایر، شرق‌شناس آلمانی بر اساس ترانه‌های موجود در کتاب «تاریخ‌گزیده»، در سال ۱۹۶۳ در آلمان، کتابی به نام «مهستی زیبا» نوشته است.
طاهری شهاب در سال ۱۳۳۶ با نوشتن کتاب «دیوان مهستی» و احمد سهیلی خوانساری در سال ۱۳۷۱ با نوشتن کتاب «رباعیات مهستی دبیر» سعی بر گردآوری رباعیات مهستی نموده‌اند.

شعرهای مهستی، همواره مبلغ آزادی زنان است.

ما را به دم پیر نگه نتوان داشت
در حُجره دلگیر نگه نتوان داشت
آن را که سر زلف چو زنجیر بود
در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

مهستی با زبان‌گزنده طنز، به نقد بی‌عدالتی علیه زنان می‌پردازد، آن‌جا که قاضی ناتوان از انجام وظایف زناشویی است و زنش باردار گشته است و بر او خرده می‌گیرد را به طنز می‌کشد یا جایی که مامور خراج و مالیات را که از زنی زحمت‌کش و فقیر به زور باج می‌گیرد را به سخره می‌گیرد که به علت محدودیت‌های ناشی از سانسور نمی‌توان این اشعار را ذکر کرد. با این حال مهستی در شعری طنز به نقد موهومات و جزمیات می‌پردازد:

از رسول بزرگ، واعظ شهر
گفت روزی حکایتی خندان
که بروز قیام حی قدیم
چو دهد امتزاج چار ارکان
هرچه از کافر و مسلمان هست
جمع گردند با تن عربان
می‌کند جبرئیل از مخلوق
رده‌هایی جدا ز پیر و جوان
هرچه پیر هست سوی نار برد
هرچه باشد جوان برد به جنان
پیر زالی کریه و بدمنظر
گفت با واعظ خجسته بیان
این حدیثی که نقل فرمودی
ز آن رسول بزرگ هر دو جهان
شامل حال ما اگر باشد
تیز بر ریش آدم نادان

در این شعر مهستی به هدونیسیم (لذت جویی) اشاره دارد. اندیشه‌ای که متفکران بزرگ چون «اپیکور» از مبشران آن بوده‌اند و بزرگان خرد ایرانی نظیر خیام و حافظ از مبلغان آن.

بگذشت پیر باد بر لاله و ورد
دی خاک چمن سنبل تر بار آورد
امروز خور آب زندگانی، زیراک
فردا همی آتش ز غمش خواهی خورد

از منزل کفر تا به دین یک نفس است
وز عالم شک تا به یقین یک نفس است
این یک نفس عزیز را خوش می‌دار
کز حاصل عمر ما همین یک نفس است

لعل تو مکیدن آرزو می کردم
می با تو کشیدن آرزو می کردم
در مستی و در جنون و در هوشیاری
چنگ تو شنیدن آرزو می کردم

برخیز و بیا که حجره پرداخته ام
وز بهر تو پرده ای خوش انداخته ام
با من به کبابی و شرابی در ساز
این هر دو ز دیده و ز دل ساخته ام

در وقت بهار جز لب جوی مجوی
جز وصف رخ یار سمن بوی مگوی
جز باده گلرنگ به شبگیر مگیر
جز زلف بتان عنبرین بوی مجوی

در هیچ کدام از منابع قدیمی زمان دقیقی از ولادت و مرگ مهستی ثبت نشده است ولی اغلب تاریخ‌شناسان ولادت او را در سال ۴۹۰ هجری قمری ذکر نموده‌اند.



طاهره قره العین کیست؟ وی به علت اعتراض به حجاب کشته شد!

تا زمان کشف حجاب و شروع تغییرات به اصطلاح مدرنیسم معیوب رضاشاهی، نمونه‌ای یافت نمی‌شود که زنان ایرانی و حتی بانوان دریاری، سر برهنه و بی‌حجاب درملاء عام ظاهر شوند مگر یک زن!
در دوره ناصرالدین شاه، اولین زنی که به صورت عمومی و علنی کشف حجاب کرد زنی است بانام «زرین تاج» که توسط سران بابیت ملقب به «طاهره و قره العین» و تنها زنی است که در ادبیات بهائیان از «حروف حی» محسوب می‌شود.
قره العین زنی بود که او را تا قبل از گرایش به سیدعلی محمدباب، به عالمه و فاضله و شاعره بودن می‌ستودند. وی در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد و دختر ملامحمد صالح مجتهد قزوینی است، در شهر قزوین در سنه ۱۳۲۰ ه.ق چشم به جهان گشود.
زرین تاج، زنی زیبایی، ولی در عین حال بسیار جسور بود. او نزد پدرش ملاصالح و عمویش ملامحمدتقی مجتهد (که بعدها بابیان او را کشتند) مشغول تحصیل گردید. در پایان تحصیل، پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان سیدکاظم رشتی به شمار آمد؛ عموی کوچکش ملاعلی که از این گروه به‌شمار می‌رفت، او را در این راه تحریر و تشویق می‌نمود، تا آن‌جا که ارسال نامه و مراسلات، بین زرین تاج و سیدکاظم رشتی باز شد، و سیدکاظم رشتی او را قره‌العین (نور چشمی) خواند؛ از این زمان به بعد، او به لقب قره‌العین شهرت یافت.
وی با پسرعموی خود ملا محمد امام جمعه (پسر ملا محمدتقی شهید) ازدواج کرد، و از او دارای ۲ یا ۳ فرزند شد، ولی صرفاً شوهرداری و بچه‌داری برای او قید و زنجیری بود؛ طولی نکشید که در سال ۱۲۵۹ ه.ق (در سن حدود ۲۹ سالگی)، شوهر و فرزندان و خانه خود را ترک کرده، و به‌عنوان این که دستش به استادش، سیدکاظم رشتی برسد، راهی کربلا شد، ولی وقتی که به کربلا رسید، با خبر فوت سیدکاظم روبرو شد.

در آنجا با شاگردان سیدکاظم رشتی تماس داشت؛ یک عده از افراد هوسباز دورش را گرفتند، او که در سجت و جوی رهایی زنان بود، پس از چندی به بغداد رفت، سپس توسط ملاحسین بشرویه‌ای، با میرزا علی محمدباب آشنا شد، و کار او به جایی رسید که گاهی به نام خود، مردم را دعوت به مبارزه می‌کرد، و گاهی به نام سیدعلی محمدباب. باب هم او را به لقب «طاهره» ملقب کرد. او نخستین زنی است که در تاریخ معاصر ایران، چادر را از روی و تن برگرفت و در اجتماع مسئولان ظاهر شد. با این اقدام «گستاخانه و متهورانه»، نخستین سنگ بنای آزادی و بی‌حجابی زن را در جامعه اسلامی ایران به جا گذاشت و برای شروع هدف‌های بزرگ خود، جرقه نخست مبارزه را زد.

طاهره قره‌العین، زن جسوری بود و حضور اجتماعی زن را رقم می‌زند، کشف حجاب می‌کند، از جنبش بایبه به شیوه مسلحانه (علاوه بر مناظرات فراوان و سخنرانی‌ها و خطبه‌ها) دفاع می‌کند و اشعاری علیه حجاب می‌سراید:

تا به کی در قعر یاسی طرحیه؟

تا به کی مانی تو سر خافیه؟

طاهره بردار پرده از میان

تا بیاید سر غیبی در عیان

خیمه آتش نشینان پرشرر

آتش با شعله زد در هر حجاب

گر نباشد نار موسی در ظهور

از چه کل محوند و اندر اضطراب

هان نگر بر ما به عین باصره

تا ببینی وجه حق را بی نقاب

ای عاشقان ای عاشقان شد آشکارا وجه حق

رفع حجب گردید هان از قدرت رب الخلق

بر کن الباس حدود و پس قیود

خویش را انداز در دریای جود

بنما آفتاب را بی ابر

بگشا از جمال خویش نقاب

تا بمانند عاقلان حیران

خشک مغزان شوند اولوالباب

با خود آیند بی خودان هوا

هشیاران شوند مست و خراب

بنده و خواجه درهم آمیزند

لا عبیدیری و لا ارباب

طاهره در شعری روح سرکش خود را می‌نماید:

تا کی و کی بند نیوشی کنم

چند نهان بلبله پوشی کنم

چند ز هجر تو خموشی کنم

پیش کسان زهد فروشی کنم

تا که شود راغب بازار من

خرقه و سجاده به دور افکنم

باده به مینای بلور افکنم

شعشعه در وادی طور افکنم

بام و در از عشق به شور افکنم

بر در میخانه بود جای من

عشق علم کوفت به ویرانه‌ام

داد صلا بر در جانانام
بادهی حق ریخت به پیمانام
از خود و عالم همه بیگانهام
حق طلبد همت والای من
ساقی میخانه بزم الست
ریخت به هر جام چو صهبا ز دست
ذره صفت شد همه ذرات پست
باده ز ما مست شد و گشت هست
از اثر نشئه صهبای من
عشق به هر لحظه ندا می کند
بر همه موجود صدا می کند
هر که هوای ره ما می کند
کی حذر از موج بلا می کند
پای نهد بر لب دریای من

ظاهره خود حرکت می کند به دنبال یار:
از پی دیدن رخت هم چو صبا فتادهام
خانه به خانه، در به در، کوچه به کوچه، کو به کو

«فاطمه زین تاج(ظاهره قره العین)» را باید در متن جنبش «بابیه» تحلیل و بررسی کرد. جنبشی که از دل «شیخیه» بیرون آمد که از آن همسر «سیدکاظم رشتی(از بزرگان شیخیه)» از فعالان «انجمن مخدرات وطن»(از جمعیت های زنان دوره مشروطه) گشت. جریانی فکری که در برابر روحانیت اصولی قد علم کرد و گونه ای از پروتستانیزم اسلامی را با خود به ارمغان آورد. جنبش بابیه جنبشی رادیکال بود علیه مالکیت و زمین داری، روحانیت و تقلید، نمادها و اماکن مذهبی و مناسبات ناعادلانه اجتماعی بر ضد زنان. این وجه اندیشه های بابیه به نفع زنان بود: منع صیغه و تعدد زوجات، الغای حجاب، آزادی مراوده زنان و مردان، شرط رضایت زن و مرد در انتخاب همسر، دشوار کردن شرایط طلاق که با توجه به تسهیلاتی که اسلام برای مردان در این زمینه در نظر گرفته بود این امر به نفع زنان بود. هم چنین بابیه جنبشی توسعه گرا بود و از تحصیل اجباری کودکان، منع تنبیه بدنی، تاکید بر نظافت و لزوم اصلاح ریش، ضرورت گسترش صنعت و تجارت و راه سازی و پست و تلگراف و تلفن دفاع می نمود. بابیه در عین حال احیای ایرانیت نیز بود و عید نوروز را به عنوان بزرگترین جشن ایرانیان به رسمیت می شناخت.

ظاهره هم چنین اشعاری هدونیستی(لذت جویانه) دارد و بارها در اشعارش از زیبایی زنانه خود سروده است. جنبش بابیه جنبشی است که در اواسط قاجاریه(یعنی دوره محمد شاه و ناصرالدین شاه) بروز و ظهور می کند و بر جنبش مشروطه نیز تاثیر گذار بوده است آن گونه که بسیاری از فعالان مشروطه و فعالان زن آن بابی - ازلی بوده اند:

«ظاهره»، «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل»، «ملک المتکلمین»، «همسر ملک المتکلمین»، «محترم اسکندری»، «آغابگم»، «صدیقه دولت آبادی»، «همسر میرزا سلیمان میکده» و «پی بی خانم استرآبادی».

قره العین با ارائه رفتاری کاملا متضاد با دستور دین اسلام و نیز شرایط روحی و اجتماعی آن دوران و با به نمایش گذاشتن سیمای آزاد خود، کوشید اولین کسی باشد که سنت و رسوم مذهبی و مردسالاری گذشته را از بین ببرد و زمینه های اجتماعی گسترش جامعه آزاد و غیردینی گری را فراهم کند.

قره العین با سیمایی آراسته بر منبر می نشست و باصراحت تمام می گفت: «آنچه اسلام آورده در هنگام ظهور باب ملغی و منسوخ است و چون باب قائم حق دارد که در مذهب تصرف نماید، پس شریعت اسلام بعد از ظهور قائم، منسوخ است و چون قائم هنوز احکام و تکالیف جدید را مدون و تکمیل نکرده است زمان فترت است و کلیه تکالیف از گردن مردمان ساقط. تا امروز تبعیت از احکام دین اسلام بر شما واجب بود، ولی از هنگام ظهور باب دیگر بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از دستورات دین اسلام پیروی نماید. با لذت کامل زندگی کنید و از هر قیدی آزاد باشید.»

قره العین خود را از قید و بند دین و مذهب و سنت و مردسالاری آزاد کرده بود و تلاش می کرد هم جنس های خود را آگاه و رها سازد. در آن دوره، بابیان تنها سازمانی بودند که در مقابل اسلام، دارای مرام آزادی خواهانه بودند. از همین رو قره العین با آنها پیوند خورد و اولین نغمه های آزادی و رهایی از قید و بند از «حجابی اجباری» زنان را سر داد و خود را به عنوان اولین زن بی حجاب در تاریخ معاصر ثبت کرد. تا این که قره العین در اول ذیقعد ۱۲۶۸ هجری قمری مطابق با ۲۷ مرداد ۱۲۳۱ هجری شمسی به دست عزیز خان، سردار سپاه ناصرالدین شاه در باغ ایلخانی اعدام شد.

طاهره نخستین زنی است که روبنده را بدون وا همه در ملاء عام از چهره برمی دارد. دغدغه طاهره از دست طرفدارانش و یا برداشت‌های غلط رایج زمانه نیست، طاهره با وجود پدری که مولف بیش از سیصد کتاب دینی و مفسر مشهور قرآن قزوین است، دینی دیگر برمی‌گزیند.

تجربه ازدواج در سیزده سالگی، تجربه‌ای که برای دختران جامعه اش متداول است، تجربه خوشایندی نیست و با وجود داشتن سه یا چهار فرزند به دلیل اختلافات خانوادگی و سیاسی همسرش به خانواده پدری باز می‌گردد.

او در هشت سالگی حافظ قرآن بود و به حل مسائل فقهی علاقه مند. ادبیات و شعر فارسی را از «آمنه خانم قزوینی»، مادرش، و فقه، اصول، حدیث و تفسیر را از «ملا محمد صالح برغانی»، پدرش، می‌آموزد. دخترک به دنبال فهم دنیایی متفاوت به سراغ فلسفه، حکمت و عرفان رفته و آن‌ها را از پسر عموی پدر فرامی‌گیرد. حتی منابع اسلامی، بلاغت و فصاحت کلام او را تایید کرده‌اند. همه این‌ها باعث می‌شود طاهره با مراجع شیعه مکاتبه کند و اجازه اجتهاد بگیرد ولی مراجع شیعه به دلیل زن بودنش به درخواست او علاقه نشان نمی‌دهند.

او می‌خواهد برای ادامه تحصیل به عراق برود محیطی که فکر می‌کند چیزی بیش‌تر از آن‌چه در ایران با آن مواجه است، دستگیرش می‌شود. در عراق راه طاهره از همسر جداست. همسرش به روحانیون اصولی و طاهره به شیخیه معتقد است. در نهایت طاهره به دلیل اختلاف نظر شدید با همسرش از او جدا زندگی می‌کند؛ واکنشی که هنوز برای زنان جامعه آن روز معمولی نیست.

به نظر من این مهم نیست که طاهره از بابیه است یا شیخیه یا شیعه؛ آن‌چه که مهم است روحیه مبارزه‌جویانه او برای دست‌یابی به مفهومی است که شاید بسیاری از ما هنوز با آن دست و پنجه نرم نکرده‌ایم. رفت‌وآمدهای او به مکان‌های مختلف آرام‌آرام او را به چهره زنی لاابالی تبدیل کرده است. این دقیقاً همان پاشنه آشیل زنان در عرصه اجتماع است. برجسب لاابالی‌گری شاید قوی‌ترین سلاحی بوده است که مردان مشرق زمین سالیان سال برای رویارویی با موفقیت‌های زنان از آن بهره گرفته‌اند.

برخی از فعالان حقوق زنان، طاهره را الگوی مبارزات زنان دانسته‌اند. برای نمونه «ماریان هانیش» مادر رئیس‌جمهور اتریش و بنیان‌گذار جنبش نوین زنان در سال ۱۹۲۵ گفت که در فعالیت‌های خود از زندگی طاهره الهام گرفته است. به گفته کاوه لوئیس همت، او از اولین قهرمانان جنبش برابری زن و مرد در ایران بوده است.

تأثیرگذاری طاهره به‌عنوان زنی پیشرو و جلوتر از دوران خود، او را به چهره‌ای شناخته شده در بین برخی هنرمندان و فعالان حقوق زنان خارج از ایران نیز تبدیل کرده است. درباره او چندین نمایشنامه و فیلم در خارج از کشور ساخته شده است. از جمله سارا برنادت (۱۸۴۴-۱۹۲۳) بازیگر فرانسوی که در نمایشنامه‌ای در نقش طاهره در سن پترزبورگ بازی کرده است.

طاهره را شاید بتوان اولین زن ایرانی دانست که به اتهام افساد فی‌الارض محکوم به اعدام می‌شود. ماجرای گردهمایی بدشت و کشف حجاب علنی طاهره و مخالفت آشکار او با قوانین اسلام باعث می‌شود طرفداران او با ماموران حکومتی درگیر شوند. طاهره برای مدت نزدیک به یک سال روستا به روستا زندگی مخفیانه‌ای دارد و پس از آن حدود سه سال، در بالاخانه محمد خان کلانتر، رئیس پلیس تهران در حبس خانگی می‌ماند و همین قضیه بر شهرت افزوده و باعث می‌شود زنان برجسته تهران به دیدن او آیند. او سی و پنج سال دارد اما توسط دو مجتهد ارشد و سیستم قضایی دوران ناصرالدین شاه ابتدا به حبس ابد و سپس به اعدام محکوم می‌شود. طاهره را در باغ ایلخانی خفه می‌کنند و جسدش را در چاه می‌اندازند.

این شیوه یعنی اعدام مخفیانه طاهره دقیقاً همان شیوه اعدام‌های امروزی سیستم قضایی جمهوری اسلامی ایران است. صدای طاهره در حالی که در حال زمزمه معروف‌ترین سروده‌اش است، هنوز در کوچه پس‌کوچه‌های قزوین می‌پیچد:

گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره، رو به رو / شرح دهم غم تو را، نکته به نکته، مو به مو
از پی دیدن رخت هم‌جو صبا فتاده‌ام / خانه به خانه، در به در، کوچه به کوچه، کو به کو
دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خط / غنچه به غنچه، گل به گل، لاله به لاله، نو به نو
می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام / دجله به دجله، یم به یم، چشمه به چشمه، جو به جو
مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان / رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار، پو به پو
در دل خویش طاهره، گشت و نجست جز تو را / صفحه به صفحه، لا به لا، پرده به پرده، تو به تو



پروین اعتصامی

پروین که از کودکی با مشروطه‌خواهان و چهره‌های فرهنگی آشنایی داشت و ادبیات را با یاری پدر و دانشمندانی چون علی اکبر دهخدا و ملک‌الشعراى بهار فرا گرفته بود، در هفده سالگی شکوفان شد و نخستین سروده‌های خود را نوشت.

رخشنده اعتصامی معروف به پروین اعتصامی، تنها دختر یوسف اعتصامی در تبریز در تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۰۷ متولد شد. او در کودکی، به همراه پدرش به تهران آمد و تحت نظارت پدر دانشمندش، ادبیات فارسی و عربی را آموخت و از استادانی که در خانه پدر گردهم جمع می‌شدند، بهره‌مند شد. توانایی‌های فراوان و استعداد‌های خارق‌العاده وی همیشه آنان را متحیر می‌کرد. او از هشت سالگی شعر می‌سرود به خصوص در ساخت قطعات زیبا و ظریفی که پدرش از کتاب‌های خارجی (یونانی-رومی، ترکی، عربی) ترجمه کرده بود از استعداد بالایی برخوردار بود.

شعر پروین در واقع شعری مشتق شده از دو منبع کامل بود ادبیات و استعدادی غنی و پدرش کمک کرد تا پروین در راهی که آرزو داشت قدم بگذارد. پس از آن، به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل موثر در روح پروین و اندیشه‌های وی روزنامه‌ها و مجلات ادبی زمان خود بود که در آن تحصیلات زنان، توجه به افراد درمانده و ... ترویج و مورد توجه قرار می‌گرفت.

پروین، به قول خودش، راه خود را پیدا کرد. شعر او حال و هوای پروین و سبک وی، سخن‌رانی را به سبک پروین تبدیل و خالصانه سعی کرد از کلمات دیگران در کارهایش استفاده نکند و از ایده‌های خودش کمک بگیرد. حتی وقتی به نظر می‌رسد شعر او ترجمه یا نقل قول از مطالب یک شاعر خارجی است، حرف‌های او آن قدر شخصی است که نمی‌توان اقتباسی را در آن مشاهده کرد.

شعرهای او از نظر لغوی و فنی نیز در اوج هستند. استاد محمد قزوینی می‌نویسد: «موضوع جالب توجه، جنبه‌های کلامی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است. همه می‌دانند که شعر او ذاتی و طبیعی نیست، بلکه اکتسابی است و حاصل سال‌ها مطالعه، آموزش و تعامل با دانشمندان و باسوادان است. همان‌طور که برای زنان گفته شد، زمینه چنین عملکردی در ایران کم‌تر امکان‌پذیر بود.»

مهارت عالی او این است که توانسته ایده‌ها و افکار جدید را با وقار، سازگاری و لطف بیان در اشکال معمول عروض فارسی بکار ببرد. مضامین مختلف در اشعار وی مانند باغی پر از گیاه است که روح را نوازش می‌دهد. شعر او شعر زمان، خلق‌و‌خو و افراد نیست، بلکه شعر تعلیم و تربیت است شعر او اصلاح اخلاق خوب و آواز شورانگیز عشق، احساسات، تدبیر، تلاش و عمل است.

دلیل موفقیت این شاعر ارزنده فرهنگ و ادب فارسی، علاوه بر ذاتی بودن استعداد، معجزه تعلیم و تربیت و توجه پدر مشهور وی است که با وجود محرومیت زنان ایرانی از فرصت‌های تحصیل و عدم دسترسی به مدارس دخترانه، وی را در امر تحصیلات یاری کرد و دختر با استعداد و روشنفکر خود را به جایگاهی که شایسته او بود، رساند.

توجه پروین اعتصامی به مسئله زنان و تحصیلات آنان یکی از موارد مهمی است. گرچه پروین دختری خجالتی بود، اما از صمیم قلب و روح به آزادی زنان اعتقاد داشت و سال‌ها قبل از فرمان کشف حجاب توسط رضاخان، در مورد بی‌عدالتی اعمال شده بر زنان در شرق و غرب در ژوئن ۱۹۲۴ نوشت و در سخن‌رانی خود با عنوان «زن و تاریخ» در روز جشن فارغ‌التحصیلی‌اش در مدرسه آمریکایی برای دختران در تهران گفت: «سرانجام، زنان به حقوق عقلی و ادبی خود رسیدند و به ماهیت اساسی خود پس از سال‌ها درماندگی نزدیک‌تر شدند؛ در عصری که مفهوم اصیل «زن» و «مادر» آشکار شد و معنای نشاط‌آور این دو کلمه یعنی بنیانگذار بقا و ارتقاء انسان، ظهور کرد. آنچه ما بیان کردیم در مورد اروپا بود، جایی که تمدن و صنعت پرچم پیروزی و اصلاحات واقعی وابسته به درک واقعی را بالا برد. جایی که پسران و دختران، بی‌تفاوت در مورد جنسیت خود، از تحصیلات، ورزش و آموزش ادبیات لذت می‌برند. دنیای زنان در نتیجه تلاش و عمل بهبود می‌یابد. باین‌حال، در شرق، مکان ظهور سنت‌ها و منبع تمدن، این‌طور نبود.»

«در این مدت، روزهای زنان شرقی همه تاریک و غمگین، پر از رنج، بردگی و سیاه‌رویی بود. برای مدتی، زنان از خواب سنگین ناامیدی و محرومیت بیدار شدند و آرزو داشتند روزهای عزاداری خود را جبران کنند. اگرچه بسیار صحبت‌ها شده و برای آنان کتاب نوشته‌اند لیکن ریشه‌کن کردن این شرایط اجتماعی و درمان آن صرفاً به آموزش و پرورش اختصاص دارد. آموزش واقعی باید به زنان و مردان و همه طبقات ارائه شود. جامعه باید از یک منبع بزرگ دانش بهره‌مند شود.»

پروین، در جلسه مراسم فارغ‌التحصیلی، شعر «نهال آرزو» خود را خواند. سرودن این شعر در آن سال‌ها خیلی با جو جامعه سازگار نبود. به این دلیل اعتصام الملک، در سال ۱۹۳۵، قبل از فرمان کشف حجاب، حاضر به چاپ این شعر در چاپ اول مجموعه شعر پروین نشد.

پروین آرزو داشت دستی از غیب بیرون بیاید و به همان اندازه آموزش واقعی را به ارمغان آورد؛ آموزش بین زنان و مردان. یکی از نکات قابل توجه در افکار و شعرهای پروین توجه به آموزش زنان است که در برخی از اشعار وی بسیار برجسته است. به طور خاص، پروین وضعیت بد زنان ایرانی را در شعر «زن در ایران» توصیف می‌کند.

وی وضعیت زنان ایرانی را چنین بیان می‌کند که در آن جامعه سرکوبگر فدا شدند و هیچ حقی نداشتند و همه این بدبختی‌ها از جانب نادانی زنان است. از دیدگاه پروین، زن و مرد هر دو برابر هستند و اهداف مدنظر به دست نمی‌آیند، مگر با هم‌نشینی و هم‌دلی. او زن را معلم جهان و پرورش‌دهنده جوهر عشق می‌داند که جوانمردی را با دستان توانمند خود و آموزش مناسب به بزرگان می‌آموزد. این زنان با یک دست گهواره را حرکت می‌دهند و با دست دیگر جهان را می‌چرخانند.

نکات مهم در این اشعار پروین توجه زنان به کسب دانش و آگاهی، سادگی و عدم توجه به مسائل ظاهری، توجه به نقش مادر و تاثیر مهم مادر در آموزش کودکان، برابری بین زن و مرد از نظر ذات انسانیت، در نظر گرفتن زن به‌عنوان منبع عشق و شفقت و محافظ و نگهبان اصلی خانواده، تاکید بر کرامت توسط شایستگی‌ها و رسیدن به سطوح عالی است.

پروین خود از کسانی بوده که محدودیت زنان را در آن زمان تجربه کرده است. «مهناز بهمن» که زندگی‌نامه پروین را نوشته است، به مخالفت پدر او با انتشار دیوان اشعارش قبل از ازدواج اشاره می‌کند و می‌نویسد: «یوسف اعتصامی پیش از ازدواج پروین، با چاپ مجموعه اشعار او مخالف بود و این کار را با توجه به اوضاع و فرهنگ روزگار، نامناسب می‌دانست. او فکر می‌کرد دیگران چاپ اشعار یک زن جوان را راهی برای پیدا کردن همسر به حساب آورند.»

پروین در شعر «زن در ایران» هم، که در اسفند ۱۳۱۴ سرود، به درماندگی زن ایرانی در قفس اندرونی‌ها و چنبره فرهنگ مردسالار اشاره می‌کند:

کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد
کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
دادخواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب
آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود
از برای زن به میدان فراخ زندگی
سرنوشت و قسمتی جز تنگ‌میدانی نبود

زن در آن دوره‌ها در عرصه شعر جایی و راهی نداشت. وقتی شعرهای او با نام «پروین» در مجله «بهار» که پدرش منتشر می‌کرد، به چاپ رسید، هیچ‌کس باور نکرد که سراینده این شعرها زن باشد.

ملک الشعراء بهار در پیش‌گفتاری بر چاپ اول دیوان پروین، با اشاره به این مسئله نوشت: «دیوان با این زیبایی‌ها... خاصه با این یک‌دستی و فصاحت و روانی... کار مردان فارغ‌بال نیست تا چه رسد به مخدراه‌ای (=زنی)... در ایران، که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعری از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند، جای تعجب نیست، اما، شاعری از جنس زن، که دارای قریحه و استعداد باشد و اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، جای تعجب و تحسین است.»

زن بودن پروین، مهم‌ترین عاملی بود که شعر او نتواند، به گونه‌ای درخور، در جامعه مردسالار ایران راه باز کند و بر جایگاه واقعی خود بنشیند.

پروین در تیرماه ۱۳۱۳ به سن ۲۸ سالگی با پسر عموی پدرش ازدواج کرد. این پیوند بیش از دو ماه نپایید و او با دلی پر خون به خانه پدر برگشت.

این پیش‌آمد اما هیچ بازتابی در شعرهای او ندارد. تنها در شعری بی‌عنوان می‌سراید:

ای گل، تو ز جمعیت گلزار چه دیدی
جز سرزنش و بد سری و خار چه دیدی
ای لعل دل افروز، تو با این همه پرتو
غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

آفریده‌های ذهن خلاق پروین، در مناظره‌ها، روشن‌تر، چهره خود را نشان می‌دهند. در مناظره‌های شعری او، «امید و نومیدی»، «بلبل و مور»، «برف و بوستان»، «پایه و دیوار»، «تیر و کمان»، «دیدن و نادیدن»، «حقیقت و مجاز»، «دیوانه و زنجیر»، «دزخ و خفاش»، «سپید و سیاه»، «کریاس و الماس»، «کوه و کاه»، «گرگ و سگ»، «گرگ و شبان»، «گل و خار»، «گل و شبنم» و... با هم سخن می‌گویند.

نگاه پروین در این گفت‌گوه‌ها، همواره، به آن جایی می‌رود که دردمندی با باری کمرشکن بر پشت، برای یافتن جان‌پناهی به هر سو سر می‌کشد. خون پای خارکن در نگاه او، به لعلی آبدار می‌ماند که باید آن را چون گنجی پربها ارج نهاد. در شعر «مناظره»، وقتی در ره‌گذری خون دست تاجوری به خون پای خارکنی می‌گوید بیا با هم بییونددیم تا از این پیوند، توانی دوچندان بیابیم و در برابر خطرهای گزند بمانیم، با خنده در پاسخش می‌گوید: میان من و تو فرقی هست، تو بی ز دست شهی، من ز پای کارگری

برای هم‌رهی و اتحاد با چو منی
خوش است اشگ یتیمی و خون رنجبری
تو از فراغ دل و عشرت آمدی به وجود
من از خمیدن پشتی و زحمت کم‌ری
ترا به مطبخ شه، بخته شد همیشه طعام
مرا به آتش آهی و آب چشم تری
تو از فروغ میناب سرخرنگ شدی
من از نکوهش خاری و سوزش جگری
مرا به ملک حقیقت، هزار کس بخرد
چرا که در دلِ کان (=معدن) دلی شدم گه‌ری
در این علامت خونین، نهان دو صد دریاست
ز ساحل همه پیداست کشتی ظف‌ری

در شعر «رفوی وقت» سوزنی با رفوگر مشاجره دارد؛ سوزنی که از تاب رنجی بیایی می‌نالد و رفوگری که برای یافتن قرص نان جوی آلوده در خون، راهی جز جان‌کندن مدام ندارد:

گفت سوزن با رفوگر، وقت شام
شب شد و آخر نشد کارت تمام
روز و شب، بیهوده، سوزن می‌زنی
هر دمی صد زخم بر من می‌زنی
من ز خون رنگین شدم در مشت تو
بس که خون می‌ریزد از انگشت تو
گه زبون گردیدم و گه ناتوان
گه شکستم، گه خمیده چون کمان
چون فتادم یا فروماندم ز کار
تو همی راندی به پیشم با فشار
می‌بری هر جا که می‌خواهی مرا
می‌فزایی کار و می‌گاهی مرا
گفت در پاسخ رفوگر کای رفیق
نیست هر ره‌بوی از اهل طریق
زین جهان و زین فساد و ریو و رنگ
تو چه خواهی دید با این چشم تنگ
تو چه می‌دانی چها بر من رسید
موی من شد زین سیه‌کاری سپید
من در این جا هرچه سوزن می‌زنم
سوزنی بر چشم روشن می‌زنم
چون دل شوریده روزی خون شود
به کز آن خون چهره‌ی گلگون شود

چه کسی جز پروین می‌توانست خنجر رنجی پایان‌ناپذیر را بر جگر بیرزالی خمیده قامت، این چنین تصویر کند؟ با دوك خویش پیرزنی گفت وقت کار کاوخ! ز پنبه ریشتم موی شد سپید از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم کم نور گشت دیده ام و قامت خمید

جز من که دستم از همه چیز جهان تهی است
هرکس که بود، برگ (=آذوقه) زمستان خود خرید
از رنج پاره دوختن و زحمت رفو
خونابه دلم ز سر انگشت‌ها چکید
دیروز خواستم چو به سوزن کنم نخ
لرزید بند دستم و چشمم دگر ندید
سیلاب‌های حادثه، بسیار، دیده‌ام
سیل سرشک زان سبب از دیده‌ام دوید

چه کسی جز پروین می‌توانست داغ جوشان دختری بی‌پناه را بر بستر سرد پدر این‌گونه تصویر کند؟
به سر خاک پدر دخترکی
صورت و سینه به ناخن می‌خست (=می‌خراشید)
که نه پیوند و نه مادر دارم
کاش روحم به پدر می‌پیوست
پدرم مرد ز بی‌دارویی
وندترین کوی سه داروگر هست
دل مسکینم ازین غم بگداخت
که طیبیبیش به بالین نشست
سوی همسایه‌ای نان رفتم
تا مرا دید در خانه ببست
آب دادم به پدر چون نان خواست
دیشب از دیده من آتش جست
هم قبا داشت ثریا، هم کفش
دل من بود که ایام شکست

دروازه نور و شادی و شور را به هفت قفل بسته‌اند و از هیچ‌گذر، فریاد یاری و همراهی نمی‌آید:
کدام غنچه که خورش به دل نمی‌جوشد
کدام گل که گرفتار طعن خاری نیست؟
کدام شاخ که دست حوادثش نشکست
کدام باغ که یک روز شوره زاری نیست؟

پروین شاعری بود که در زندگی خود از مردسالاری شدید در عذاب بود. پروین حامی رنجبران و زحمت‌کشان است و شعر «ای رنجبر»
او این نگاه را آشکارا بیان می‌کند:

از حقوق پایمال خویش کن پرسشی
چند می‌ترسی ز هر خان و جناب ای رنجبر
جمله آنان را که چون زالو مکنندت خون بریز
وندر آن خون دست و پایی کن خضاب ای رنجبر
دیو آرز و خودپرستی را بگیر و حبس کن
تا شود چهر حقیقت بی‌حجاب ای رنجبر
حاکم شرعی که بهر رشوه فتوی می‌دهد
کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر

یوسف اعتصامی که تنها پناه و همدم و هم‌زیانش بود و پروین از هر ناامیبتی و زخم‌زبانی به دامن امن او پناه می‌جست، در روز ۱۲
دی‌ماه ۱۳۱۶ درگذشت. غم سنگین پروین در شعری که در «تعزیت پدر» سرود، به خوبی دیده می‌شود:

آن که در زیر زمین داد سروسامانت
کاش می‌خورد غم بی‌سروسامانی من
رفتی و روز مرا تیره تر از شب کردی
بی تو در ظلمت‌ام ای دیده نورانی من

پروین اعتصامی پس از کسب افتخارات فراوان و درست در زمانی که برادرش ابوالفتح اعتصامی دیوانش را برای چاپ دوم آن حاضر می‌کرد، ناگهان در روز سوم فروردین ۱۳۲۰ بستری شد. پزشک معالج او بیماری‌اش را حصبه تشخیص داده بود، اما در مداوای او کوتاهی کرد و متأسفانه زمان درمان او گذشت و شبی حال او بسیار بد شد و در بستر مرگ افتاد و در ۱۵ فروردین چشم از جهان فرو بست. پروین، سه سال و سه ماه پس از درگذشت پدر، زندگی را بدرود گفت. او را در جوار پدرش، در قم به خاک سپردند. او پیش از این سفر بی‌برگشت، شعری برای سنگ مزارش سروده بود، که همان را بر آن حك کردند. این سه بیت از آن شعر است:

این که خاک سیه‌ش بالین است
اختر چرخ ادب، پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید
هر چه خواهی سخنش شیرین است
خرم آن کس که در این محنت‌گاه
خاطری را سبب تسکین است

پس از درگذشت پروین، مراسم رسمی دولتی به مناسبت وفات و در بزرگداشت وی برپا نشد و مدیر کانون بانوان نیز، به سبب برخی ملاحظات، برای برگزاری مجلس یادبود پروین در آن کانون اقدامی نکرد. از پاسخ محرمانه فرمانداری قم در ۱۸ فروردین ۱۳۲۰ به تلگراف رمز وزارت کشور در باب «موضوع حمل جنازه دختر اعتصام الملک» تلویحا می‌توان دانست که دستگاه امنیتی رضاشاه نسبت به او حساسیت داشته است. دوستان و علاقه‌مندان پروین به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت او در فروردین ۱۳۲۱ (پس از مرگ رضاشاه) مجلس یادبودی برای وی برپا کردند، و با سرودن اشعار نسبت به سکوت دوران پهلوی در حق پروین واکنش نشان دادند. در سال ۱۳۱۵، مدال درجه‌سه لیاقت به پروین داده شد ولی او این مدال را قبول نکرد. او حتی پیشنهاد «رضا شاه» را برای تدریس ملکه و ولیعهد نپذیرفت زیرا به گفته خودش، اعتقاداتش در مورد ایستادگی در برابر استبداد، به او اجازه نمی‌داد در چنین مکان‌هایی حاضر شود. او پس از رد کردن مدال لیاقت، شعر «صاعقه ما ستم اغنیاست» را سرود.

پروین به شاعره دوران قاجار نیز شباهتی نداشت. قره العین را به جرم بهائی‌گری کشتند و پروین، نه تنها بهائی نبود، که به هیچ مسلک و مرامی نیز بستگی نداشت. علی‌اکبر سلیمی در کتاب زنان سخنور در ستایش پروین می‌نویسد: «او از مکاتب فلسفی آگاهی ندارد و قصد تبلیغ و ترویج مرام و مسلکی خاص را ندارد، بلکه خطیب و مبلغ افکار جدید است و از شعر و هنر خود تنها چشم به اصلاحات اخلاقی و اجتماعی دارد.»

علی‌اکبر سلیمی در همان کتاب، نه تنها پروین را با شاعران زن گذشته قابل‌قیاس نمی‌داند که با آیندگان نیز. اما پروین نه با گذشتگان و نه با آیندگان قابل‌مقایسه نیست. او از خود و خواهش‌های نفس خود و از دلبری و دلربایی زنانه سخن نمی‌گوید. او مدافع حقوق رنجبران و رنج‌دیدگان و شریک درد و غم زحمت‌کشان و به‌طور خلاصه، سخن‌گوی پر شور و پا بر جای تیره‌بختان است.»

ملک الشعراء بهار نیز حیرت خود را از یافتن یک زن شاعر پنهان نمی‌کند: «اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرت‌اند، جای تعجب نیست. اما تا کنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید است.»

پی‌تردید پروین اعتصامی، بزرگ‌ترین شاعر زن ایرانی است که در طول تاریخ ادبیات فارسی ظهور کرده است، وی اگرچه عمری کوتاه داشته و ۳۵ سال بیش‌تر زندگی نکرد اما بیش از هر شاعر زن دیگری در عرصه ادبیات ایران و شعر و شاعری این کشور درخشید و هنوز هم بسیاری از اشعار پروین را می‌خوانند و مطرح است.

دیوان پروین، شامل ۲۴۸ قطعه شعر می‌باشد، که از آن میان ۶۵ قطعه به صورت مناظره است. اشعار پروین اعتصامی بیش‌تر در قالب قطعات ادبی است که مضامین اجتماعی را با دیده انتقادی به تصویر کشیده است.

اساتید معروف آن زمان مانند دهخدا و علامه قزوینی هر کدام مقاله‌هایی درباره اشعار او نوشتند و شعر و هنرش را ستودند. پروین، شعرهای محمدتقی بهار و میرزاده عشقی را بسیار ارزشمند می‌دانست و معتقد بود که این شعرها حاصل تجربه و سختی‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی این شاعران به‌شمار می‌رود که به رشته تحریر درآمده است و از اهمیت بالایی برخوردار هستند.

هم‌چنین ظلم‌ستیزی و مبارزه با ریاکاری با بیان سخنانی کوبنده از جمله ویژگی‌های شعری این شاعر بلندآوازه محسوب می‌شود که به عقیده او همه در مقابل مردم متعهد هستند چه بسا بخواهند در دفاع از زبان شعر استفاده کنند تا آینه‌ای برای انعکاس ظلم و ستم باشند. نمونه بارز این سخن در شعر «اشک یتیم» پروین به وضوح دیده می‌شود که برای نخستین بار در مجله بهار منتشر شد.



فروغ فرخزاد
کسی مرا به آفتاب
معرفی نخواهد کرد
کسی مرا به میهمانی گنجشک‌ها نخواهد برد
پرواز را به خاطر بسپار
پرنده مردنی ست.

کانون نویسندگان ایران در یکی از اطلاعیه‌هایش در معرفی فروغ نوشته است:
«فروغ فرخزاد که غزل‌سرایی را از پانزده‌سالگی آغاز کرده بود، معنای شعر را در سروده‌های نیما دریافت و در چارپاره‌های «اسیر» و «دیوار» و «عصیان» بی‌پروا و با صراحت و صداقتی بی‌مانند از اضطراب‌ها و احساسات زنانه گفت، از «ناگفتنی»های زندگی زنان، و از خشم و گناه و شوریدن بر قیدوبندهای عرفی و سنتی. پیش از او نیز زنانی، نام‌آشنا‌ترین‌شان قره‌العین و پروین اعتصامی، کوشیده بودند روح زنانه را در قالب سنت شاعری جاری کنند و سر بسته از ستمی بگویند که در جامعه مردمحور بر زنان می‌رود؛ اما روح بی‌قرار و آزاده فروغ تاب اسارت در چارچوب‌ها را نداشت و برای گسستن زنجیرهایی که زندگی و شعر او را به بند کشیده بودند هر عتاب و خطایی را، حتی از سوی شماری از نویسندگان و روشنفکران، به جان خرید.»
فروغ فرخزاد، تولد ۱۳ دی ماه سال ۱۳۱۳، مرگ ۲۴ بهمن سال ۱۳۴۵، چیز زیادی نمی‌خواست تنها یک پنجره برای او کافی بود. پنجره‌ای برای دیدن، پنجره‌ای برای شنیدن... تنها یک پنجره، تا از آن‌جا خورشید را به مهمانی خود دعوت کند. شاید هیچ‌کس باور نمی‌کرد که یک زن جوان و شاعر این قدر نترس باشد و تهمت، شایعه، انگ و افترا خم به ابرو نیاورد. باور نمی‌کردید که زنی، معیارهای کهنه سالیان را به سادگی به چالش بکشد و به سنت‌ها و قوانین ریاکارانه حاکم پشت کند.

«ماییم... ما که طعنه زاهد شنیده‌ایم
ماییم... ما که جامه تقوا دریده‌ایم
زیرا درون جامه، به جز پیکر فریب
زین هادیان راه حقیقت ندیده‌ایم»

فروغ جامعه پرآسیب زمان خویش را به مردابی تشبیه می‌کند که محل تخم‌ریزی حشرات شده است. هم‌چنین، او بر این باور است که افکار فاسدی در جامعه رواج یافته‌است که تنها می‌توانند متعلق به اذهان مردگان باشد:

«چه می‌تواند باشد مرداب؟!
چه می‌تواند باشد جز جای تخم‌ریزی حشرات فاسد؟!
افکار سردخانه را جنازه‌های بادکرده رقم می‌زنند...
در سرزمین قدکوتاهان
معیارهای سنجش
همیشه بر مدار صفر سفر کرده‌اند»

جامعه‌ای که فروغ جوان می‌خواهد در آن سخن بگوید، آمیزه‌ای از دروغ، فساد و تظاهر به دوستی است؛ دروغی که در شعرهای فروغ بدترین چیز تلقی شده است. وقتی که روح ظریف و حساس فروغ می‌خواهد به جامعه بنگرد و تکیه‌گاه پیدا کند، این دروغ و نپرتنگ شخصیت او را درهم می‌شکند و او را به انزوا فرامی‌خواند.
هم‌چنین، در شعر «ای مرز پرگهر»، از به‌دست آوردن افتخارهای دروغین ناراضی است و با طنزی تلخ چنین می‌سراید.
«فاتح شدم.»

خود را به ثبت رساندم.
خود را به نامی، در یک شناسنامه مزین کردم
و هستیم به یک شماره مشخص شد.
پس زنده باد ۶۷۸ صادره از بخش ۵ ساکن تهران»

این آدم‌ها که گرفتار زندگی محدود و محقر شهر شده‌اند، در روابطی تنگ به کارهای روزمره می‌پردازند. غم، شادی، عشق، مرگ و زندگی در کوچه، خیابان، خانه، مدرسه و اداره، در شهر، کشور و جهان، نگاه و احساس و ادراک فروغ را به‌خود خوانده است. پس زندگی را بنا بر موقعیت انسان‌ها تعبیر و تفسیر می‌کند:

«زندگی شاید یک خیابان درازست که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد
زندگی شاید ریسمانی است
که مردی با آن
خود را از شاخه می‌آویزد.
زندگی شاید طفلی است که از مدرسه برمی‌گردد»

به عقیده فرخزاد، عموم قوانین و قواعد عرفی جامعه به ضرر زنان است. وی در مقام روشنفکر جامعه، حاضر نیست به زندگی عادی و مظلومانه زن ایرانی تن دهد و در برابر قوانین مردسالارانه جامعه به مبارزه می‌ایستد و به تدریج این موضوع به یکی از زمینه‌های اصلی شعر او مبدل می‌شود. در واقع، سرکشی در برابر قوانین تحمیلی اجتماع از خصوصیات بارز شعر فروغ است. از این‌روست که «نه گفتن» و تسلیم محض نبودن یکی از خواسته‌های فردی و اجتماعی فروغ است که با وجود فضایی که در آن زندگی می‌کند، از بیانش هراسی ندارد:

«من دلم می‌خواهد
که به طغیانی تسلیم شوم!
من دلم می‌خواهد
که ببارم از آن ابر بزرگ
من دلم می‌خواهد
که بگویم: نه! نه! نه! نه!»

فروغ در جایگاه روشنفکری اجتماعی و پیشرو، خود را نماینده زنان جامعه می‌داند و متعهدانه در برابر برخی سنت‌های نادرست و دست‌وپاگیر جامعه می‌ایستد:

«آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آن‌ها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت بر اثر بی‌عدالتی متحمل می‌شوند، کاملاً واقف هستم و نیی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آن‌ها به‌کار می‌برم.»
شعر اجتماعی فرخزاد تنها متوجه زنان و نظام مردسالاری نیست، بلکه همه اقشار جامعه را به نقد می‌کشد که نسبت به مسائل اجتماعی و آنچه در پیرامون‌شان می‌گذرد، بی‌تفاوت شده‌اند. فروغ بیش‌تر مردم را ناامید و مایوس در چرخه باطلی از زندگی روزمره می‌بیند و این روند را سدی در برابر پیشرفت جامعه می‌داند:

«بیش از این‌ها، آه، آری،
بیش از این‌ها می‌توان خاموش ماند
می‌توان ساعات طولانی
با نگاهی چون نگاه مردگان، ثابت
خیره شد در دود یک سیگار...
می‌توان هم‌چون عروسک‌های کوچکی بود
با دو چشم شیشه‌ای دنیای خود را دید
می‌توان در جعبه‌ای ماهوت
با تنی انباشته از گناه
سال‌ها در لابه‌لای تور و بولک خفت
می‌توان با هر فشار هرزه‌دستی
پی‌سبب فریاد کرد و گفت
آه، من بسیار خوشبختم»

فروغ فرخزاد بر این باور است که در جامعه آن زمان، مذهب به مراسم و مناسک دینی منحصر شده، مردم نه از روی آگاهی، بلکه از روی عادت به آن مبادرت می‌ورزند. فروغ در شعر «علی کوچیکه» اشاره می‌کند که مردم همان‌گونه که ماشین دودی را می‌بینند، به زیارت شاه عبدالعظیم هم می‌روند:

**«می‌تونی بری شاه‌عبدالعظیم
ماشین‌دودی سوار بشی
قد بکشی
خال بکوبی
جاهل پامناز بشی.
حیفه آدم این همه چیزای قشنگو نبینه
الاکلنگ سوار نشه
شهر فرنگو نبینه.»**

فروغ یک روشنفکر رادیکال است و انتقادهای ریشه‌ای به نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه وارد می‌کند. شدیدترین انتقادهای فروغ متوجه روشنفکران است. منظور او از روشنفکران کسانی هستند که خود را منتقد و نویسنده بین‌المللی و نظریه‌پرداز می‌دانند. آن‌ها در شعر فروغ کسانی هستند که به جای ارائه راه‌حل‌های واقعی برای رسیدن به خواسته‌های مادی خود کار می‌کنند و مردم را فقط به سکون و سکوت تشویق می‌کنند و فروغ آن‌ها را آدم‌های بی‌سواد می‌داند:

**«برگزیدگان فکری ملت
وقتی که در کلاس اکابر حضور می‌یافتند
هر یک به روی سینه ششصد و هفتاد و هشت کباب‌پز برقی
و بر دو دست ششصد و هفتاد و هشت ساعت ناورز ردیف کرده و می‌دانند
که ناتوانی از خواص تهی‌کیسه بودن است نه نادانی»**

انتقاد فروغ به حکومت شاهنشاهی در ایران، این است که در سفرنامه اروپای خود به اختصار اشاره‌ای ضمنی به آن دارد و می‌گوید من به حقارت خودمان و خضوع و خشوع‌های مصنوعی خودمان پی‌بردم. (احترام‌های صوری) در ایران نمی‌توان آن‌طور که واقعا هست، رفتار کرد. او در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» چنین می‌سراید:

**«و می‌تواند حتی هزار را
بی‌آن‌که کم بیاورد از روی بیست میلیون بردارد»**

فرخزاد در بحث از تقابل سنت و مدرنیته، نگران ابتذال و نابودی طبیعت در برابر هجوم تمدن صنعتی و در نتیجه، خودبستگی انسان امروز است. به باور او، در عصری که تمدن و تکنولوژی بی‌مهابا و با سرعت شایسته توجهی پیشرفت می‌کند، دانشمندان و مدعیان صلح، پیغمبرانی هستند که رسالت آنان ویرانی جهان و تباهی انسان‌هاست:

**«پیغمبران، رسالت ویرانی را
با خود به قرن ما آورده‌اند»**

**«آن روزها رفتند؛
آن روزهای خوب؛
آن روزهای سالم سرشار؛
آن آسمان‌های پُر از پولک؛
آن شاخساران پُر از گیلاس؛
آن خانه‌های تکیه داده در حفاظ سبز پیچک‌ها به یکدیگر؛
آن بام‌های بادبادک‌های بازیگوش؛
آن کوجه‌های گنج از عطر افاقی‌ها»**

فروغ به باورهای عامیانه و زمینه‌های خرافی، چه در ایران و چه در سطح جهانی انتقاد می‌کند. او در خاطرات خود از اروپا می‌نویسد:

«مذهب با مبتذل‌ترین فرم در میان مردم ایتالیا حکومت می‌کند. در ایران، رفتن خاله‌خامباجی‌ها را پیش دعانویس و نذر و نیاز برای بیماری‌های صعب‌العلاج مسخره می‌کردیم، ولی در این‌جا من به جوانانی برخورددم که داروی همه دردهایشان را در شب کلاهی که پاپ یک‌بار بر سر گذاشته و متبرک شده بود، جست‌وجو می‌کردند، با این تفاوت که آن‌ها دانشجویان دانشگاه ژم بودند و در ایران افرادی کم‌سواد و ناآگاه!»

شاید خیلی‌ها باورشان نمی‌شد که روزی زن شاعری، پرده‌های دروغ را کنار بزند و مشمت ریاکاران را بگشاید:
«آن آتشی که در دل ما شعله می‌کشد
گر در میان دامن شیخ اوفتاده بود
دیگر به ما که سوخته‌ایم از شرار عشق
نام گناه کاره رسوا نداده بود»

باور نمی‌کردند که زنی با جسارت فوق‌العاده‌ای راهی کوچه‌های بی‌انتهای آزادی شود.
«سخن از پیوند سست دو نام
و هم آغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست
سخن از گیسوی خوشبخت من است
با شقایق‌های بوسه تو
و صمیمیت تن هامان، در طراری»

خیلی‌ها باور نمی‌کردند که یک روز زنی، از گناهی که کرده است با غرور یاد کند و به جای پنهان کردن رازش در پستوی خاطرات، با صدای بلند و رسا بگوید:
«گنه کردم، گناهی پر ز لذت
در آغوشی که گرم و آتشین بود
گنه کردم میان بازوانی
که داغ و کینه جوی و آهنین بود»

اما همه دیدند فروغ فرخزاد، چگونه دروغ و نیرنگ زیر پوست جامعه را در مقابل افکار عمومی قرار می‌دهد:
«این جا نشست و بر سر هر راهی
دیو دروغ و ننگ و ریاکاری
در آسمان تیره نمی‌بینم
نوری ز صبح روشن بیداری»
«با این گروه زاهد ظاهر ساز
دانم که این جدال نه آسان است
شهر من و تو، طفلک شیرینم
دیربست که آشیانه شیطان است»

فروغ فرخزاد، هرگز در چهارچوب قوانین موجود نماند:
«گریزانم از این مردم که با من
به ظاهر همدم و یکرنگ هستند
ولی در باطن از فرط حسادت
به دامانم دو صد پیرایه بستند.
از این مردم که تا شعرم شنیدند
برویم چون گلی خوشبو شکفتند
ولی آن دم که در خلوت نشستند
مرا دیوانه ای بدنام گفتند»

اگرچه شاعر در خلوت گریست اما نه خاموش ماند و نه پرشکسته به کنج قفس نشست.
«به لب‌هایم مزین قفل خموشی
که من باید بگویم راز خود را
به گوش مردم عالم رسانم
طنین آتشین آواز خود را
بیا بگشای در تا برگشایم
به سوی آسمان روشن شعر

اگر بگذاری ام پرواز کردن
گلی خواهم شدن در گلشن شعر»

فروغ در مقابل ظلم و سرکوب هرگز خاموش نماند.
«ای دوست، ای برادر، ای هم خون
وقتی به ماه رسیدی
تاریخ قتل عام گل‌ها را بنویس»

....

آنچه از فروغ فرخزاد در شعرهایش جلوه کرد جسارت او بود. جسارتی که هنوز هم وقتی این سروده‌ها را می‌خوانی برایت زنده و تاثیرگذار است. اشعار او نه تنها ماندگار که بر سر زبان‌ها جاری ماندند.

من از نهایت شب حرف می‌زنم
من از نهایت تاریکی و از نهایت شب حرف می‌زنم
اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور
و یک دریچه که از آن
به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم
و یا آن‌جا که می‌گویی:
همه هستی من آیه تاریکی‌ست
که ترا در خود تکرار کنان
به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد



سیمین بهبهانی

سیمین بهبهانی را می‌توان تاثیرگذارترین فرد در درک ظرفیت‌هایی نو در قالب غزل دانست. کسی که در این کار توانا و موفق بود و شاهکارهایی ماندگار خلق کرد. او با استمرار و اصرار بر استفاده از این ظرفیت‌ها و پرداختن به آن‌ها و سرودن اشعار بسیار بر این پایه، زمینه تثبیت این ویژگی‌ها را در اذهان فراهم آورده است.

سیمین بهبهانی شاعری بود که با وزن و ساختار به گونه‌ای مواجه می‌شد که نتیجه شعری خاص و با طراوت می‌شد و جوابی مناسب برای مخاطب روز و جوان نیز بود. او اشعار را از درون و وجود خود برمی‌آورد و همین ویژگی آن‌ها را ماندگار می‌ساخت. اشعار او به‌عنوان یکی از بهترین شاعران زن ایرانی ساختاری قوی دارند. مثال این سروده که منتقدین نیز بر ساختار استوار آن تاکید کرده‌اند:

دوباره می‌سازمت وطن
اگرچه با خشت جان خویش
ستون به سقف تو می‌زنم
اگرچه با استخوان خویش
دوباره می‌بویم از تو گل
به میل نسل جوان تو
دوباره می‌شویم از تو خون
به سیل اشک روان خویش

وفادار:

بگذار که در حسرت دیدار بمیرم
در حسرت دیدار تو بگذار بمیرم

دشوار بود مردن و روی تو ندیدن
بگذار به دل خواه تو دشوار بمیرم

بگذار که چون ناله مرغان شباهنگ
در وحشت و اندوه شب تار بمیرم

بگذار که چون شمع کنم پیکر خود آب
در بستر اشک افتم و ناچار بمیرم

می میرم از این درد که جان دگرم نیست
تا از غم عشق تو دگر بار بمیرم

تا بوده ام، ای دوست، وفادار تو بودم
بگذار بدان گونه وفادار بمیرم.....

مرا هزار امید است و هر هزار تویی:
مرا هزار امید است و هر هزار تویی
شروع شادی و پایان انتظار تویی

بهارها که ز عمرم گذشت و پی تو گذشت
چه بود غیر خزانها اگر بهار تویی

دلم ز هر چه به غیر از تو بود خالی ماند
در این سرا تو بمان! ای که ماندگار تویی

شهاب زود گذر لحظه های بوالهوسی است
ستاره ای که بخندد به شام تار تویی

جهانیان همه گر تشنگان خون منند
چه باک زان همه دشمن، چو دوستدار تویی

دلم صراحی لبریز آرزومندی است
مرا هزار امید است و هر هزار تویی

زمین کروی شکل است شنیدی و می دانی
یمین و یسارش نیست چنین که تو می خوانی

جهت نتوانی جست ز اطلس جغرافی
به زخم سرانگشتش جهت چو بگردانی

قرار تو شد با من که شرق بخوانیم اش
اگرچه توان راندش به غرب، به آسانی

مگو سخن از مغرب! غروب نخواهی دید

اگر زپی خورشید همیشه به تک رانی

جهان به خط تقسیم دوپاره مُردار است
که کرکس و کفتارش نشست به مهمانی

تو با مگسان بسیار نشسته براین مردار
به شادی این پندار که مُنعِم این خوانی!

به جنبشی از کرکس به خورنشی از کفتار
گروه مگس خیزد به کار پرافشانی

تو را چو مگس این بس که شُکر چنین خوان را
دو دست به سرگیری دعای شکم خوانی!

در بیست و هشتم مرداد ۱۳۹۳، کانون نویسندگان ایران یکی از برجسته‌ترین اعضای خود، و ادبیات فارسی یکی از پرآوازه‌ترین شاعران خود را از دست داد. وی شاعر مردم، شاعر عشق و آزادی بود.

کانون نویسندگان ایران به مناسبت درگذشت سیمین بهبهانی، در بیانیه‌ای نوشت:

«سیمین بهبهانی(۱۳۰۶-۱۳۹۳) شاعر و نویسنده نامدار، عضو کانون نویسندگان ایران، از بنیادگذاران کانون در دوره سوم، عضو هیئت دبیران کانون در سه نوبت از این دوره و فعال اجتماعی حقوق زنان درگذشت. سیمین را به راستی می‌توان شاعر شاعران و مادر کرامت و کلمه نامید، راه بلدی بزرگ در ظلماتی که بیم لغزش در تاریکی بیچ‌پیچ آن دغدغه همه جان‌های پاک بوده و هست که نمی‌خواهند بر یوغ ظلمت و تباهی گردن گذارند. با این همه، دریغا که سیمین ما را چشم به راه سپیده دم گذاشت و رفت.

راستی را که در همه این سال‌های ستم اندر، سیمین عزیز پرستار زخمی‌ترین پروانه‌هایی بود که رخ به رخ عصر کرکس و کدورت و مرگ ایستاده بودند. شاعر بزرگ ما نه تنها پرچم‌دار آزادی، که از بلند قامتان فانوس‌بان شعر تعهد و آزادی بود. افزون بر این‌ها، سیمین خصلت‌هایی شریف و انسانی داشت. در بزرگ منشی و دریادلی این زن بزرگوار همین بس که حتی سرکوبگران هتاک را که رذیلانه و یکریز به پرونده‌سازی و توهین و اذیت و آزارش کمر بسته بودند «پاره تن» خود نامید.

فقدان این زن بزرگ، ما را بر آن می‌دارد تا به یاد آریم که در این عصر آلوده چه مسئولیت‌های گرانی بر دوش ماست. سیمین ستم‌ستیز ما، زن تاریخ ساز جهان غزل و کلمه و فرهنگ و زندگی، چنان جایگاه بلندی در شعر فارسی و دفاع از حق آزادی بیان داشت که حال که او را از دست داده‌ایم جای خالی اش را، هم در کانون نویسندگان ایران و هم در موقعیت دشوار جامعه کنونی، با همه وجود احساس می‌کنیم.

با این‌همه، همراهان و همگامان او در کانون نویسندگان ایران، سلسله آزادی خواهی و تعهد را مصمم و بی‌تردید ادامه خواهند داد و هیچ‌گاه در طلب آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنای برای همگان از پای نخواهند نشست. باشد تا هنگامی که فرهنگ پویای این مردم سربلند پایداری خود را به رُخ جهل و تاریک اندیشی تاریخی می‌کشد، نام و یاد سیمین بهبهانی در وجود واژه‌های سرکش و سراسر اعتراض او هم‌چنان طنین‌انداز باشد و جاودانه بماند. ...»



پروین دولت‌آبادی

پروین دولت‌آبادی از پیشگامان شعر کودک و از جمله کسانی بود که مختص کودکان می‌سرود. از او بیش از ۵۰ اثر برای کودکان به یادگار مانده است. اگر به قول متخصصان سه ویژگی «آهنگین بودن»، «خیال‌انگیز بودن» و «گویا و بیانگر بودن» را از ویژگی‌های بارز شعر کودک بدانیم در بررسی اشعار پروین دولت‌آبادی می‌توانیم توانایی نسبی در این حوزه‌ها را دریابیم. دولت‌آبادی در شعرهایش با جان بخشیدن به عناصر مختلف تصویری ماندگار در ذهن تازه کودکان می‌ساخت و مفاهیم را به‌خوبی به آن‌ها منتقل می‌کرد.

خواند رودبار
شاد و بی‌قرار
دل‌نشین سرود
قصه‌های رود
خاک را سلام
کشت را پیام
باغ را صفا
جوی را جلا
در تن درخت
در زمین سخت
پای می‌نهم
زندگی دهم
نعمت آورم
سبزه پرورم
شادمانه رود
خنده‌ها نمود
خواند این سرود

و یا شعر زیر:
هر کس که با تو آید
هر برگ تو به رویش
صد گونه در گشاید
تو نور و روشنایی
تو گلشنی و باغی
در دست من کتابی
در پیش من چراغی

تعداد دیگری از زنان فعال جنبش زنان

زنان زیادی گمنامی در جنبش زنان فعالیت داشتند اما اسمی و رسمی از آن‌ها در تاریخ ثبت نشده است. صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۲۹۶، مدرسه‌ای دخترانه در سطح مملکتی تاسیس کرد که با برخوردهای شدید متعصبین مذهبی و روحانیان قشری قرار گرفت. (قابل توجه این‌که خانم دولت‌آبادی خود فرزند یک روحانی بود) وی هم‌چنین در سال ۱۲۹۹ اولین مجله زنان را به نام «زبان زنان» تاسیس کرد. این اولین روزنامه‌ای بود که به نام و به قلم زن و به منظور گشودن راهی به سوی روشنائی از درون تیره چادرهای که پوشاک ظاهر و در حقیقت کفنی برای مردگان سرگردان بود، انتشار می‌یافت. خانم دولت‌آبادی بعداً به تحصیل خود در خارج از ایران ادامه داد و پس از ۶ سال، بعد از پایان تحصیل و شرکت در کنگره‌های بین‌المللی زنان به ایران بازگشت و در جهت روشن‌گری و رهایی زنان تا به آخر عمرش فعال بود.

محترم اسکندری، دختر شاهزاده علیخان (محمدعلی میرزا اسکندری)، متولد ۱۲۷۴، زنی از یک خانواده مبارز و آزادی‌خواه بود که اولین جمعیت زنان ایران به نام «جمعیت نسوان وطن‌خواه» را تاسیس کرد. خانم‌ها نور الهدی منگنه، فخر آفاق پارسا، فخر عظمی ارغون (خلعتبری)، مستوره افشار، صفیه اسکندری از جمله اعضای سرشناس این تشکل زنان بودند. آن‌ها با تاسیس اکبر و ایجاد تجمع‌های گوناگون در حضور گسترده‌تر زنان در اجتماع تأثیر به‌سزایی داشتند.

مریم اردلان، متولد ۱۲۷۱ شمسی بود. وی مدیریت مدرسه «میس بارتنت» را پذیرفت و در کنار آن به‌عنوان معلم ریاضی نیز مشغول به کار شد. وی در مجامع گوناگون در دفاع از حقوق زنان سخن‌رانی می‌کرد و بعدها در منزل شخصی خود مدرسه‌ای برای زنان بزرگسال بی‌سواد تاسیس نمود.

فخر عظمی ارغون

وی زنی روشنفکر و هنرمند که از موسسین جمعیت نسوان وطن‌خواه بود، یکی دیگر از زنان به‌نام و فعال برای حقوق زنان بود. (خانم ارغون، مادر خانم سیمین بهبهانی است) وی در سال ۱۳۱۴ روزنامه‌ای به‌نام «نامه بانوان» تاسیس کرد که خود نیز در آن مطلب می‌نوشت. وی هم‌چنین اشعار اجتماعی می‌سرود و یک روشنگر و مدافع پیگیر حقوق زنان باقی ماند. بخشی از یکی از اشعار او:

... صبا ز قول من این نکته را پیرس از شیخ

چرا ضعیفه در این ملک نام من باشد

اگر ضعیفه منم از چه رو به‌عهده من

وظیفه پرورش مرد پیلتن باشد

بکوش ای زن و بر تن ز علم جامه بپوش

خوش آن‌زمان که چنین جامه‌ات بتن باشد

به چشم فخر، دانش ز بسکه شیرین است

همیشه در طلبش هم‌جو کوهکن باشد

و ارتو طریان اولین زنی بود که اشعار فارسی را دکلمه کرد و سپس در چندین نمایشنامه برای زنان بازی کرد. موضوع اکثر این نمایشنامه‌ها انتقادی و اجتماعی بود و به مسئله زنان و ظلمی که بر آن‌ها می‌رفت، برخورد می‌کرد. خانم طریان بارها از سوی ملایان مورد تکفیر قرار گرفت و خانواده‌اش تهدید شد. برای همین، ناچار شد تا مدت‌ها به‌نام مستعار «لاله» در تئاتر بازی کند.

خانم لرتا یکی دیگر از زنان بازیگر تئاتر، مدتی بعد به‌روی صحنه رفت. وی بارها در مورد دوران جوانی‌اش و سختی‌های کار صحنه برای یک زن در جامعه آن‌زمان گفته است. اما تعصبات و تکفیرهای ملایان و بی‌حیثیت کردن خانواده‌های زنان بازیگر، نتوانست این زنان شجاع را از ادامه کار و حرفه‌ای که برگزیده بودند، باز دارد.

خانم نورالهدی منگنه، نویسنده، شاعر و روان‌شناس کودک و از پایه‌گذاران جمعیت نسوان وطن‌خواه بود. وی یکی از نویسندگان زبردست مجله نسوان وطن‌خواه بود که در سال ۱۳۰۲ شمسی به صاحب امتیازی ملوک اسکندری منتشر می‌شد. جمعیت نسوان وطن‌خواه قصد داشت کلاس‌های درس جهت با سواد کردن زنان بزرگسال دایر کند و برای این کار به پول نیاز داشت. آن‌ها مصمم شدند نمایشی برای زنان ترتیب دهند تا در ضمن تامین مخارج کلاس‌ها وسیله تفریح زنان خانه‌نشین را نیز فراهم کنند. نورالهدی منگنه، داوطلب شد که نمایش در منزل شخصی او اجرا شود. کارت‌های نمایش را به‌نام جشن عروسی به چاپ رساندند و به آشنایان خود فروختند. برای این کار، یکی از شب‌های ماه رمضان ۱۳۰۳ را انتخاب کردند زیرا در این ماه بود که زنان می‌توانستند تا پاسی از شب گذشته در کوچه و خیابان رفت‌وآمد داشته باشند. در این نمایش، مجلس را با نور چراغ‌های نفتی و زنبوری روشن کردند. بازیگران همه زن بودند و خانم و ارتو طریان آن را کارگردانی کرده بود. پرده اول و دوم به خوبی خاتمه یافت که ناگهان در را به‌شدت کوفتند. از طرف نظمیّه دستور رسیده بود که مجلس را به‌هم بزنند. با این که قبلاً کسب اجازه محرمانه شده بود، اما بسیج عده‌ای او باش توسط ملایان و حمله آن‌ها به مجلس نمایش اوضاع را آشفته کرده بود. زنان شرکت‌کننده در این مجلس، با رفتارهای اهانت‌آمیز روبرو شدند و به سوی زنانی که از خانه خارج می‌شدند، سنگ پرتاب می‌شد.

با وجود این، این زنان شجاع توانستند چندی بعد این نمایش را سه شب متوالی اجرا کنند و کلاس‌های اکابر را تشکیل بدهند. یکی از اشعار خانم منگنه:

برهنه ناخوش و بیمار سخت است

گرسنه زیر سنگین بار سخت است

نگاه لرزونت با پای مجروح

دویدن روی تیغ و خار سخت است

بدون رهنما در دشت و هامون

به‌هنگام شبان تار سخت است

تن عریان میان فوج زنبور

قبول درد ناهموار سخت است

بزیر بار زور و یاهو رفتن

بسان سوز و نیش مار سخت است

زنان در تحول انقلابی مشروطه «شور و شوق‌هایی تازه» یافتند و در شعرشان شراره‌های رهایی را بر خرمن بی‌حاصل کاهین استبداد و سنت زدند. شاعران زن و زنانی که به شعر پرداختند در این دوره بسیارند: «زندخت شیرازی»، «مهر تاج رخشان»، «فخر عظمی ارغون»، «ژاله قائم مقامی»، «بدری ایزدی»، «شمس کسمایی» و ... شعر این دوره متأثر از جنبش بایبه، آراء و آثار روشنگرانه متفکرانی چون «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «طالبوف»، «میرزا آقاخان کرمانی»، «میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل»، «میرزا ملکم خان» و موج تحولات سوسیالیستی روسیه که بر شعر شاعرانی چون «فرخی یزدی»، «میرزاده عشقی» و «ابوالقاسم لاهوتی» اثرگذار است، می‌باشد. اصلاحات در عثمانی، جنبش جمهوری خواهی ملی و لائیک «مصطفی کمال پاشا-آتاتورک»، انقلاب روسیه، سوسیال دموکراسی آلمان، جنبش حق رای زنان (سافر جنت‌ها)، جنبش هشت مارس همه در این دوران پرتب و تاب است که بازتابش را در جنبش مشروطه، جنبش زنان و شعر زنان می‌یابد و این بازتاب از هم گسسته نیست و شاعران زن هر یک هم از فعالان مشروطه و هم از فعالان جنبش زنان آن دوره‌اند.

زندخت شیرازی بنیان‌گذار «مجمع انقلابی نسوان» و نشریه «دختران ایرانی»، مه‌رتاج رخشان از منادیان مدارس دخترانه و طراح آموزش جدید برای دختران، فخر عظمی ارغون عضو «جمعیت نسوان وطن‌خواه»، بدری ایزدی از نویسندگان «عالم نسوان»، شمس کسمایی از نویسندگان «آزادیستان» و «تجدد» است. نمونه‌هایی از اشعار شاعران زن آن دوره:

زندخت شیرازی:

زن در یک ملک بدین گونه پریشان تا چند؟
دست و پا بسته و لب بسته به زندان تا چند؟
فخر عظمی ارغون:

دردهای اجتماعی هرچه هست از شیخ و شاه
جمله را بر دار عبرت سرنگون باید نمود
اشرف و والا شدن، از دزدی و غارت چه سود
این چنین والا و اشرف را زیون باید نمود

مه‌رتاج رخشان:

نسوان شده آگاه به حقوق مدنی شان
رخشان بکند فتح به لشکرشکنی شان

ژاله عالم تاج قائم مقامی:

مرزنان را بهر عشرت‌های مرد
هیچ حقی نیست، الا زیستن
سگ صفت با زشت و زیبا ساختن
گریه وش با پیر و برنا زیستن
زیستن با قیدها، با شرط‌ها
قصبه کوتاه با دو صدها زیستن
ای ذخیره کامرانی‌های مرد
چند باید برده آسا زیستن
تن فروشی باشد این یا ازدواج
جان سپاری باشد این یا زیستن

شمس کسمایی:

شمس کسمایی به همراه «تقی رفعت» از آغاز کنندگان شیوه نو در شعر پیش از نیما بودند، از این رو شعر شمس بیش‌تر از جهت سنت‌شکنی در شیوه دارای اهمیت است تا محتوا که بیش‌تر تحت تأثیر رمانتیسیم است:

نه یارای خیرم

نه نیروی شرم

نه تیر و نه تیغم بود نیست دندان تیزم

نه پای گریزم

از این رو در دست هم جنس خود در فشارم

بدری ایزدی:

مگر که زن ز بشر نیست ای گروه رجال
که ما نمرده ولی حالیا کفن به بریم
فتاده ایم چو مه در میان ابر سیاه
برای چه گنه جرم ماست خوش سپریم

تحصیل و آزادی زنان یکی از موضوعاتی است که همیشه موضوع نگرانی روشنفکران و آزادی‌خواهان دوران مشروطیت بود، به نظر می‌رسد اولین نشانه‌های آموزش جامع زنان در دوره قاجار دیدگاه‌های ارائه شده توسط بی‌بی خانم استرآبادی، نویسنده کتاب «معائب الرجال» (شکست‌های مردان) است. با این حال، با توجه به شواهد فراوان، می‌توان دریافت که تحصیلات زنان در دوران قاجار بسیار زیاد نبوده است و فقط دختران خانواده‌های اشرافی، از ملای مکتب که اغلب اوقات زن بود، قرآن را یاد می‌گرفتند و تاحدودی خواندن و نوشتن می‌آموختند. با این حال، در همان زمان، زمزمه‌های قانون اساسی و آزادی به تدریج راه را برای طرح مسائل جدید هموار کرد و زمزمه‌ها با جریان ترجمه آثار مختلف زبان‌های دیگر به شکل عملی در آمد.

گروهی معتقد بودند که زنان در جامعه، مانند مردان، باید آموزش ببینند، اما آموزش و پرورش نباید به قیمت فدا کردن باورهای دینی و آداب و رسوم اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. آنان معتقد بودند که آموزش زنان باید با حفظ اصالت اجتماعی بر اساس سنت‌ها، بایدها و نبایدهای جامعه که ریشه در اعتقادات مذهبی دارد، صورت پذیرد. جنبش زنان در دوران مشروطیت با تلاش‌ها و چالش‌های فرهنگ مدرنیسم غربی متناسب و تحول در تفکر و نگاه به زنان و همچنین تغییر انتظارات جامعه و زنان نسبت به یکدیگر متناسب با فرهنگ غربی بود.

در آن روزها، شاعران و نویسندگان مشهور ایران تعدادی از آثار خود را به موضوع آموزش، آزادی و تساوی حقوق زنان در خانواده و جامعه اختصاص دادند. می‌توان گفت که هیچ شاعر یا نویسنده‌ای وجود ندارد که در آن زمان کم‌وبیش به این موضوع توجه نکرده باشد. لاهوتی، ایرج، عشقی، پروین، بهار، شهریار و دیگران، اشعار بسیار زیبایی را به مسئله زنان اختصاص داده‌اند و همه با افسانه‌ها، خرافات و تعصبات که به شدت زنان را تحت فشار قرار داده است، جنگیدند.

انقلاب مشروطیت و جنبش‌های انقلابی پیرو آن، هم‌چون جنبش گیلان و جنبش تبریز و جنبش خراسان توسط حکومت رضا شاه سرکوب شدند. در سال ۱۳۱۰ هم قانون «منع امراشترایی» آخرین ضربه را بر انقلاب زده است و شعر هم از جوش و خروش افتاده است و اگر از جوش و خروش نیفتد مانند فرخی یزدی لبانش دوخته می‌شود.

پروین اعتصامی از سیاست نیز غافل نیست اما شیوه پرداخت او به سیاست در شعر با شعر دوران انقلاب مشروطه تفاوت می‌کند و مقتضای روزگار خود و چکمه و داغ و درفش رضاخانی، البته به‌همراه اعوان و انصارش سرپاس مختاری و پزیشک احمدی را دارد. عمده پرداخت پروین به سیاست در شعر در اشعار مناظره گونه اوست که در آن‌ها تزویر و فساد جامعه خود را در قالبی نمادین افشاء می‌کند. پس از دوران مشروطیت، تحولات مدرنیته در ایران بسیار معیوب است، بخش عمده از بالا است و درصدی نیز در شرایط بحران قدرت بروز یافته‌اند. در واقع هم پیوندی‌های آن‌ها با جنبش عمومی و جنبش‌های اجتماعی را قطع شده‌اند؛ با آن که در این مدرنیسم برای زنان در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ «کشف حجاب» رضا شاه شده اما در همان سال قانون اسلامی خانواده تصویب می‌شود. با آن که «کانون بانوان» تشکیل گشته و «کنگره نسوان شرق» در ۱۳۱۱ در تهران برگزار شده اما پیش از آن نشریات مستقل زنان توقیف شدند، تشکل‌های مستقل و آزاد زنان تعطیل شدند و با قانون منع امراشترایی ۱۳۱۰ تیر خلاص به شقیقه انقلاب مشروطه زده شد.

این گونه است که به زنان آزادی در بسته‌بندی‌های لوکس «اصلاحات شاهانه» اعطاء شد اما هرگونه آزادی از آن‌ها سلب گردید. این سیر تا پایان پهلوی دوم تداوم می‌یابد و هم راستا با اعطای حق رای نمایشی به زنان، از تشکل‌یافتگی آزاد و مستقل زنان به شدت جلوگیری می‌شود. پس از این فضای مدرنیسم و از بالای «شاهانه»، عقب‌ماندگی سیاسی و اجتماعی ایران سلطه می‌یابند و هرگونه تحول‌خواهی و آزادی‌خواهی در نطفه خفه می‌شود و در شرایطی که موج پوشالی پست مدرنیسم (به‌عنوان روبنای فرهنگی نئولیبرالیسم) و در راستای شکل دادن به دولت متعارف بورژوازی، بر می‌آید و بازی‌های اصلاح‌طلبی در سیاست توسط حاکمیت، بازی زبانی روز می‌شود. اما در همین مدرنیسم معیوب و ظاهری شاهانه، ملیجک‌های ادبی و دلچک‌های پست مدرن پرچمدار ادبیات و شعر و سیاست می‌شوند.

برای مثال، شهناز آزاد که در نشریه جهان زنان، دولت را مورد انتقاد قرار می‌داد، به زندان افتاد. جمیله صادقی، موسس نوید زنان نیز چند سالی به زندان افتاد. پروین اعتصامی که اشعار زیادی پیرامون زنان ایران سروده بود، دیگر در مجامع عمومی شرکت نمی‌جست.

در سال ۱۳۰۴ ه. ق. رضاشاه در نطق معروف خود در هفته دی ۱۳۱۴ خطاب به تمام زنان معلم دبستان‌ها که مجبور شده بودند بدون حجاب در آن مجلس شرکت کنند، از آن‌ها خواست که آن را به‌عنوان یک روز بزرگ در تاریخ خودشان منظور دارند. «پیش از دوران رضاشاه و در دوره قاجاریه، یکی از تقاضاهای زنانی که در فعالیت‌های سیاسی مشارکت داشتند و جنبش زنان را در آغاز رهبری نموده بودند، برداشتن روبند بود. گرچه قره‌العین تنها کسی بود که در کنگره «بابیان»، قبل از مشروطه، حجاب خود را به کنار گذاشت. اما با قدغن کردن چادر در دوره رضا شاه به سال ۱۳۱۴ ش؛ خیلی از زنان به خصوص در میان خانواده‌های مذهبی، هرگز خانه‌هایشان را از ترس دستگیری بدون چادر ظاهرشدن در ملاءعام ترک نکردند. پدیده مسئله زنان در دوره رضا شاه، با تمرکز بر «کشف حجاب» در ایران ظاهر شد. و در جمهوری اسلامی نیز با تمرکز بر «بدحجابی» در ایران ظاهر شده است. به‌عبارت دیگر، هیچ‌کدام از این حکومت

به آزادی زنان به‌ویژه در تعیین نوع پوشش دخالت پلیسی کردند و هر دو حکومت، زانی که قوانین وقت حکومت را رعایت نکردند مورد تهدید و ضرب و شتم پلیس شاهنشاهی و نیروهای گشت ارشاد جمهوری اسلامی قرار گرفته و به زندان انداخته شدند.

کانون بانوان، ساخته و پرداخته رضاشاه بود نه تشکل مستقل زنان. این کانون، تنها به ظواهر زندگی توجه داشت. با برداشتن حجاب، گرچه آزادی ظاهری در پوشش به زنان داده شد، اما در عین حال بازار ایران را بر روی مصرف لباس‌ها و مدهای غربی باز کرد. به‌نظر وی، نه تنها گروه‌های زنان، بلکه حتی این کانون رسمی نیز که دعوی وطن‌پرستی داشت، هیچ‌گونه مدلی مستقل برای پوشش زنان پیشنهاد نکرد و بدین وسیله راه برای سرازیر شدن مدهای خارجی باز گذاشته شد.

با برکناری رضاشاه، فضای نسبتاً باز سیاسی در ایران به وجود آمد. زندانیان سیاسی آزاد شدند و احزاب فعالیت خود را از سر گرفتند و تشکل‌های مستقل زنان نیز تاسیس گردید. تا این که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به کار سازمان‌های مستقل زنان نیز پایان داد. شاه ضمن برچیدن انجمن‌های مستقل زنان، در صدد ایجاد سازمان‌های زنان بر طبق اراده خود برآمد. بنا به نوشته‌های تاریخی، شاه شدیداً با فمینیسم غربی مخالفت می‌کرد و آن را نوعی ایدئولوژی کاذب می‌دانست، زیرا عقیده داشت زنان دارای موهبت‌های بی‌همتای معینی هستند و با آن موهبت‌ها، مسئولیت‌های بی‌همتایی را نیز دارا می‌باشند. او به دلیل این که سخت مذهبی بود و حتی فراتر از آخوندها به معجزه و دیدار با عباس و امام زمان و غیره نیز باور داشت آن سخت‌گیری آیکی پدرش علیه دستگاه روحانیت را به کلی لغو کرد و به این دستگاه امکانات و مالی و آزادی‌های فراوانی قایل شد. با تجدید حیات اسلام، او با اعطای آزادی به زنان نیز سخت مخالفت داشت. بر این اساس، در سال ۱۳۳۸، از سوی اشرف پهلوی، انجمن زنان در کشور راه اندازی شد و شاخه‌های آن به‌وسیله حمایت دولتی در کشور گسترش یافت. در سال ۱۳۴۳، این انجمن به سازمان زنان ایران تبدیل شد و تا سال ۱۳۵۷، ۳۴۹ شاخه داشت که ۱۱۳ مرکز و ۵۵ سازمان دیگر را که با رفاه و بهداشت زنان سر و کار داشتند، تحت پوشش قرار داده بود. حرکتی با شکل دیگر در این دوران، هرچه بیش‌تر مورد حمایت دولت بودند چرا که هم فعالیت‌های آن‌ها را تحت کنترل خود داشتند. در این دوره است که به نویسندگانی چون علی شریعی و حلال آل‌احمد میدان داده می‌شود تا در گرایش‌های چپ و مقابل کمونیست‌ها، مبلغ اسلام شوند. در واقع به این ترتیب، پایه‌های شکل‌گیری جمهوری اسلامی را بیش‌تر از جماعت آخوندها، این نویسندگان بنیان‌گذاری کردند.



نتیجه‌گیری

ارسطو، نخستین کسی است که رساله‌ای در باره شعر از او در دست است، شعر را در مقابل نثر قرار می‌دهد و از شعر، سخن موزون را اراده می‌کند.

در جامعه ما تاریخ مذکر، نه تنها شعر زنان و شعر زنانه را در حاشیه نگه داشته بلکه ادبیات مسلط را نیز مردانه تصویر و تفسیر کرده است. بنابراین، تاریخ را باید دوباره نوشت، از تاریخ مردمان، تاریخ زنان، تاریخ حاشیه و تاریخ محرومان و شکست‌خوردگان باید گفت و بر تاریخ حاکمان پیروز، تاریخ مذکر، تاریخ سلطه و تاریخ اشراف خط کشید.

بازخوانی تاریخ شعر زنان و شعر زنانه جزئی از این بازسازی تاریخ است. بازسازی تاریخ رهایی در برابر تاریخ بندگی. تاریخ روشنایی در مقابل تاریکی. تاریخی آگاهی در برابر جهل و نادانی! مطلب را با نقل قولی از مارکس به پایان می‌برم.

کارل مارکس، بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی، در نامه‌ای به لودویک کوگلمان به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۶۸ نوشت:

«هر کس که چیزی از تاریخ بداند، این را نیز می‌داند که انقلاب عظیم اجتماعی بدون خروش زنانه غیرممکن است. سنجش میزان پیشرفت اجتماعی دقیقاً با موقعیت اجتماعی عادلانه جنسیتی قابل اندازه‌گیری است.» (Marx Engels Collected Works, MECW) - جلد ۴۳.

پنج‌شنبه ششم اردیبهشت ۱۴۰۳ - بیست و پنجم آوریل ۲۰۲۴